

پروفسور نیکلسن

مستشرق شهیر انگلیسی و عضو وابسته فرهنگستان ایران



در مجلس یادبود استاد نیکلسن که روز ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۴ چهارم بعد از ظهر در تالار دانشکده ادبیات برپا شد. نخست جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی رئیس فرهنگستان مجلس را افتتاح و باجمال خدمات فرهنگی آن استاد فقید را بیان نمودند. سپس آقایان دکتر صدیق و فروزانفر و دکتر صورتگر بشرح احوال و آثار آن مرحوم پرداختند

### نطق جناب آقای دکتر صدیق

کاروان شهید رفت از پیش      و آن مارقته گیرومی اندیش  
از شمار دو چشم يك تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش

بلی وقتی یکی از افراد عادی بشر از این جهان رخت بر بندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی هر گاه خردمند عالی مقام و دانشمند بلند پایه ای چون دکتر نیکلسن که بیش از نیم قرن بفرهنگ ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت مثل اینست که هزاران وجود شریف از میان مارقته باشد.

خبر در گذشت مرحوم دکتر نیکلسن که بنا گهان توسط رادیو لندن در ایران انتشار یافت عموم فضلا و دانشمندان کشور بویژه اعضای فرهنگستان ایران و استادان دانشگاه را محزون و مغموم ساخت.

اینست که امروز در اینجا گرد آمده ایم تا مراتب تألم و تأثر خود را از این ضایعه بزرگ ابراز داریم و مراتب تجلیل و احترام و حقگزاری را بجای آوریم و از خدمات او باین مملکت یاد کنیم و شرکت خود را در این مصیبت بدوستان انگلیسی اظهار نمائیم. دکتر رنالد این نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ متولد شده است. پدر او استاد دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود بهمین مناسبت تحصیلات عالی را در آنجا شروع کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت و بفرآ گرفتن ادب یونانی و لاتینی مشغول و در ۱۸۹۰ در امتحانات آن رتبه اول را حائز گردید.

چون جدش عربی دان بود هنگام طفولیت رغبتی بآموختن این زبان و معارف اسلامی پیدا کرد و در کیمبریج بتحصیل زبان عربی همت گماشت و سفری برای تکمیل معلومات عربی بلیدن و استراسبورگ نمود. در ۱۸۶۱ برای نخستین بار او را سعادت دیدار پروفیسور برون دست داد و بآموختن فارسی مشغول شد. زبان هندوستانی را نیز فرا گرفت و در ۱۸۹۲ در امتحانات فارسی و هندوستانی با احراز رتبه اول توفیق حاصل کرد.

چون پروفیسور برون دلبستگی خاص بآثار عرفای ایران داشت نیکلسن برای پایان نامه دکتری خود براهنمائی او دیوان شمس تبریز را برگزید و در ۱۸۹۸

یعنی درسی سالگی منتخبی از دیوان مذکور را به انگلیسی ترجمه کرد و بامتن آن به طبع رسانید .

در ۱۹۰۱ به معلمی زبان فارسی دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت را در دانشگاه کیمبریج عهده دار شد و این مقام را تا فوت مرحوم پروفیسور برون در ۱۹۲۶ دارا بود . از این تاریخ کرسی زبان عربی باو تفویض گردید و در ۱۹۳۳ چون بسن ۶۵ رسید مطابق مقررات استخدام دانشگاه بازنشسته شد و سمت استادی افتخاری دانشگاه را تاروز در گذشت حائز بود .

بترتیبی که عرض شد دکتر نیکلسن در تحت تأثیر دو عامل متوجه مشرق زمین و مخصوصاً ایران و آداب و علوم اسلامی گردید، یکی محیط خانواده که پدر و پدر بزرگ او هر دو از اهل علم و فضل بودند و مخصوصاً پدر بزرگ علائق خاطر بزبان و تاریخ عرب داشت . دیگری تربیت و نفوذ معنوی مرحوم پروفیسور برون از ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۶ که گاهی بعنوان تلمذ و زمانی بعنوان همکاری و همنشینی از هدایت و راهنمایی و انقباس قدسیه و حرارت و شور و عشق برون نسبت بسرزمین ما شاداب گردید .

راجع بتأثیر مرحوم برون در شاگردانش دکتر نیکلسن در مجله انجمن آسیائی همایونی در آوریل ۱۹۲۶ بعنوان سه ماه پس از مرگ او نوشته است :

«کسانی که با طاق درس برون داخل میشدند اگر ملاحظه میکرد برای خاطر تحصیل علم آمده اند برای افاضه آنان از منبع بیکران فضل خویش والهام شود . و شغف در وجود آنها از هیچ اقدام دریغ نمیکرد .

شاگردانش همه گواهند چگونه بنحو دلپسند روزی دو سه ساعت صرف تعلیم مینمود و چقدر از مراقبت تقریباً پدرانه خود آنانرا برخوردار میساخت . دانشجویان مقام علمی او را میستودند و او را چون دوستی که همیشه کمک میکرد و اندرز میداد و نفوذ خود را برای آنان بکار میبرد می پرستیدند .

باید مطمئن بود که این شاگردان مشعلی را که او برافروخته است روشن نگاهداریند و از آنان که برای تحقیق و تتبع تربیت یافته اند علاوه بر آنچه در گذشته

کرده اند خدمات برجسته معلوم و ادیبانی که برون عمر خود را صرف آن نمود انجام دهند.

دکتر نیکلسن خود از جمله همین شاگردان بود چنانکه در حیات استاد تألیفات بسیار نفیس بیرون داد و ترجمه‌های بسیار عالی از کتب فارسی و عربی طبع نمود و متون بسیار سودمند تصحیح و منتشر کرد.

پس از درگذشت مرحوم برون نیز مشعل افروخته را روشن نگاهداشت و کارهاییکه شروع کرده بود پایان رسانید و عده‌ای خاورشناس نیز تربیت کرد که از آن جمله است پروفیسور چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کیمبریج شد و دکتر آربری که کتابدار وزارت هندوستان است.

دکتر نیکلسن در مدت نیم قرن اخیر دقیقه‌ای راحت ننشست و پیوسته با نهایت دلبستگی و مخصوصاً تتبع و دقت که از خواص اهل دانش و معرفت است بطبع و نشر مقالات فاضلانه و تحقیقات مفیده و کتب بسیار نافع و گرانبها پرداخت که باید از آنها بطور فهرست اسمی در این محفل برده شود. آثار مهم فقید دانشمند رامیتوان بچهار بخش تقسیم کرد.

بخش اول کتبی است راجع بزبان و ادبیات و متون عرب مانند تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسانده و اکنون کتاب کلاسی در این موضوع است. دیگر کتب دروس عربی در سه جلد و متن و ترجمه و شرح دیوان ابن عربی موسوم به ترجمان الاشواق که در ۱۹۱۱ در لندن منتشر شده و کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابونصر بن سراج طوسی که با مقدمه و ترجمه ملخص بانگلیسی بانضمام فهرست رجال و اماکن و اصطلاحات صوفیه در ۱۹۱۴ در لندن بچاپ رسیده است.

بخش دوم کتبی است که مرحوم دکتر نیکلسن در باب تصوف اسلامی بزبان انگلیسی تألیف کرده و درجه تعمق و تبجرو و هوش سرشار و قریحه نیرومند او زامی رساند. از جمله این کتب باید کتابهای ذیل را نام برد. کتاب عرفای اسلام منطبعة لندن در ۱۹۱۴ و کتاب مطالعات در باب تصوف اسلامی که در کیمبریج در ۱۹۲۱ بطبع رسیده و کتاب معنی شخصیت در تصوف که در ۱۹۲۳ در کیمبریج انتشار یافته است.

بخش سوم طبع متون و آثار فارسی عرفای ایران است بامقدمه و حواشی و فهرست. از این دسته نام منتخبات دیوان شمس تبریز در آغاز و دیگر کتاب تذکرة الاولیاء عطار را باید اسم برد که جلد اول آن در ۱۹۰۵ و جلد دوم در ۱۹۰۷ در لندن بانضمام فهرست اسامی و اماکن و کتب و فرهنگ لغات نادره و مقدمه‌ای بقلم استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی در شرح حال فریدالدین عطار منتشر شده و لژ کتب بی نظیر و بسیار گران بهای زبان فارسی است چه از حیث قدمت متن و مضامین اخلاقی و چه از حیث انشاء و اسلوب عبارت. ولی مهمترین کتاب در این دسته متن مثنوی مولوی است در سه جلد که سالیان دراز صرف تصحیح و تنقیح و طبع آن شده و استاد محترم آقای بدیع الزمان در آن باب حق فقید معظم را ادا خواهند کرد و بهمین جهت بذکر اسم کتاب در اینجا قناعت میشود.

بخش چهارم ترجمه‌هایی است که مرحوم دکتر نیکلسن از متون فارسی بانگلیسی کرده یا شرح‌هایی است که در خصوص متون مذکور بانگلیسی نوشته. از این دسته ترجمه کشف‌المحجوب هجویری که یکی از معتبرترین کتب فارسی است در تاریخ تصوف و عقاید صوفیه و یکبار در ۱۹۱۱ و بار دیگر در ۱۹۳۶ در لندن بطبع رسیده است. ولی بزرگترین و مهمترین تألیف در این قسمت همانا ترجمه مثنوی است بانگلیسی در سه جلد و شرح بر مثنوی بانگلیسی در دو جلد که شاهکار فقید بزرگوار است و تبخّر او را در زبان و ادبیات فارسی و فلسفه و اخلاق و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی میرساند و چون آقای دکتر صورتگر استاد دانشکاه در آن باب بسط مقال خواهند داد در این خصوص بیشتر تصدیق داده نمیشود. آخرین تألیف آن مرحوم که برای این بنده فرستاده رساله‌ای است موسوم به «یک ایرانی پیشرو دانت بوده است» که سال گذشته در شهر توین در مملکت گال بطبع رسانده و نشان داده است که سنائی با سرودن سیرالعباد الی المعاد نسبت به دانت که بزرگترین شاعر ایتالیاست و معاصر حافظ بوده و عالم بازگشت را در شاهکار خود توصیف کرده فضل تقدم داشته است. در عرضه داشتن فهرست مذکور متعمداً مهمترین آثار ذکر شد تا از اطناب اجتناب شود والا میبایستی لااقل از متن فارسنامه

این‌البلخی که دکتر نیکلسن با کمک لوسترنج طبع کرده یا از کتاب حواشی و مقدمه بترجمه رباعیات خیام (از طرف ادوارد فیتز جرال د) یا فهرست کتب خطی مرحوم پروفیسور برون و یا ترجمه جنگ اشعار فارسی و عربی به انگلیسی در این مجلس سخنانی معروض افتد ولی همین قدر که بعرض حضار محترم رسید ظاهر میسازد این استاد عالیقدر با چه همت و پشتکاری این همه آثار گرانبهارا که شماره آن ازی جلد متجاوز است بوجود آورده و تا چه اندازه عالم علم و ادب و ما ایرانیان را مرهون خدمات خود ساخته است. بیاس این خدمات و برای حق شناسی از این زحمات فرهنگستان ایران در خرداد ۱۳۲۲- او را باتفاق آراء بعضویت وابسته فرهنگستان انتخاب کرد این سپاسدانی مایه خرسندی او شد چنان که در نامه خصوصی بتاريخ ۳ مارس ۱۹۴۴ باین بنده نوشت: «از اینکه من بفرهنگستان ایران و دانشمندان بزرگ آن کشور وابستگی پیدا کرده‌ام مشعوفم و بدان مباحث می‌کنم. بزرگترین افتخاری که ممکن بود نصیب من بشود همین است که کارهای من در ادبیات و فلسفه و مذهب ایران نزد فرهنگستان مورد قبول واقع شده است.» افسوس که همکاری آن مرحوم با فرهنگستان خیلی کوتاه بود و بواسطه زحمانی که آن استاد در نتیجه جنگ عالمگیر متحمل و مجبور شد متجاوز از چهار سال خانه و زندگانی و کتابخانه خود را در کیمبریج رها کند و بمملکت گال برود خانمش مدتی سخت بیمار شد و در اثر کار زیاد چشمان نیکلسن بسیار ضعیف گشت تا در پنجم شهریور ماه ۱۳۲۴ (۲۷ اوت) بمالم جاودانی شتافت و دوستان خود را غمگین و متالم ساخت.

بنظر من بزرگترین خدمتی که مرحوم دکتر نیکلسن بکشور ما کرده شناساندن يك قسمت از مهمترین فرهنگ ایران است بجهانیان. شاهنامه را ژول مهل دانشمند فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه کرد و بدین ترتیب متن کامل حماسه ملی ما را در دسترس عاشقان علم و ادب گذاشت. رباعیات خیام را فیتز جرال د بشعر انگلیسی ترجمه کرد و مهر و محبت عالم انگلوگسن را بسوی ما جلب کرد. تاریخ ادبیات ایران را مرحوم پروفیسور برون بانگلیسی تدوین کرد و مغرب زمین را متوجه فرهنگ و تمدن

معنوی ما نمود به مرحوم دکتر نیکلسن بواسطه ترجمه متن کامل مثنوی به انگلیسی که نتیجه تمام عمر اوست خدمت بسیار بزرگی بعالم علم و معرفت نمود و دنیای غرب را از این منبع بیکران تصوف و عرفان ایران آگاه ساخت و ما را مرهون خدمات خویش نمود و گرچه ظاهر از میان ما رفت ولی اثری از خود برجای گذاشت که همیشه اسم نیکلسن را جاوید نگاه خواهد داشت.

مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد	گفت یکی خواجه سنائی بمرد
روح طبیعی بفلکک واسپرد	قالب خاکنی بزمین باز داد
آب حیاتش بدر آمد ز درد	ماه وجودش بدر آمد ز ابر
چونکه اجل خوشه تن را فشرد	صافی انگور بمیخانه رفت
جان شده را مرده نباید شمرد	شد همگی جان مثل آفتاب

### نطق آقای فروزان فر

هیچکس نیست که مولانا جلال الدین محمد بلخی را شناسد و کم و بیش با آثار او از مثنوی و غزلیات آشنائی نداشته باشد و بصعوبت و دشواری های آثار او علی الخصوص مثنوی واقف و مطلع نباشد.

هرچند در طول این مدت یعنی بعد از وفات مولانا تا زمان حاضر اکابر صوفیه و بزرگان عرفان و علما و دانشمندان در شرح و تفسیر مثنوی کوشیده اند و بزبانهای مختلف از فارسی و عربی و ترکی شرحهای منظوم و منثور مختصر و مفصل نگاشته اند با این همه این شاهد غیبی جز گوشه ای از رخ نموده و بیشتر مشکلات همچنان ناگشوده مانده است.

شاید تصور شود که علت عمده این دشواری ها دوری از اصطلاحات صوفیه و عرفا و عدم اطلاع کافی از مبانی تصوف است ولی پس از تتبع و تحقیق روشن میگردد که قسمت عمده اشکالات مربوط باغلاط و تصرفات ناروائی است که سهواً یا عمدتاً از طرف نتاخ و خوانندگان در مثنوی راه یافته، و بهمین جهت کسانی هم که

آشنا بمصطلحات صوفیه و مبانی عرفانی بوده اند بخوبی از عهده این مشکل بیرون نیامده اند.

از روی آثار واضح و روشن میگردد که مثنوی شریف از آغاز طلوع و صدور آن، در مجالس سماع و حال خوانده می شده و در همان زمان مولانا طبقه ای بنام «مثنوی خوان» در میانه عاشقان و مریدان وی ممتاز بوده اند و این طبقه مقابل قراء قرآن قرار داشته اند، و همین سنت پس از وفات مولانا بر سر تربت مبارک و در مجالس خلفا و جانشینان او معمول بوده است. سایر طبقات صوفیه هم نظر با اهمیت مثنوی و تأثیر او در قلوب مریدان و سالکان، و نظر بشرح و بسطی که در اصول تصوف دارد همواره در مجالس میخوانده اند و خواندن آنرا بمریدان توصیه میکرده اند، حتی قطب بن محیی جهرمی از اکابر زهاد و متصوفه قرن نهم که در مراعات رسوم ظاهر تا حدی خشک بوده خواندن چهار کتاب را جزء وظایف پیروان خود، موسوم باخوان قرار داده که یکی از آن جمله مثنوی است.

صوفیه عصر ما نیز از همه طبقات مثنوی را جزء اصول کار خود و مریدان قرار داده، همواره در شبهای دوشنبه و روزهای جمعه و هر گاه مجلسی از سالکان منعقد گردد با آواز دلکش میخوانند.

پیدا است که خوانندگان مثنوی بخصوص آنان که در خارج از ایران زندگی میکرده اند بزبان پارسی چندان آشنائی نداشته اند بخصوص ده غالب متصوفه اعدنایی عبارات و الفاظ ندارند و حفظ نسخه اصل و عدم تصرف برای آنان که بجمع رسوم و قیود پشت پازده اند عملی بی فائده می نماید.

علاوه بر اینها مولوی بواسطه اطلاع وسیعی که از مجاری استعمالات شعرای پیشین بخصوص گویندگان پارسی زبان شمالی ایران از قبیل نظامی و خاقانی داشته و اینکه از اطلاعات خود در موقع نظم شعر بخوبی استفاده کرده و بدین جهت تعبیرات کهن و بسیار فصیح که از اسلوب شعراء دوره بعد از مغول دور بوده در اشعار او موجود است که جز باتمبع و وسیع در مثنوی و آثار سنائی و خاقانی و نظامی حل آن تعبیرات و لغات بسیار مشکل است. از این رو ممکن است و بسیار اتفاق افتاده



که کتاب و نساخ در مثنوی تصرف میکرده اند تا بخيال خود تعبیر نامانوس را بعبارت مانوس تری بدل کنند چنانکه نظیر همین عمل در دواوین اکثر شعرا واقع شده و شاید خوانندگان و نساخ این تصرف نابجا را خدمتی بزبان فارسی و مولوی تشخیص میداده اند چنانکه نظیر آن در نسخ گلستان سعدی دیده میشود که نساخ بسیاری از جملهها را که سجع تام نداشته مسجع کرده اند و بهمین دلیل هر چه بنسخه‌های قدیمتر مراجعه کنیم تکلف سجع در گلستان کمتر می‌بینیم.

علت دیگر هم اینست که دوره مغول و از میان رفتن فضلا و دانشمندان و کتب فارسی فاصله ای میانه طبقه متقدمین و کسانی که بعد از مغول میزیسته‌اند قرار داده و اختلاف عظیمی از حیث فکر و تعبیر میانه این دو طبقه حاصل گردیده و در نتیجه کسانی که از فهم مراد یا ادراک مقاصد مولانا عاجز بوده و آن را بامبانی فکری خود مخالف میدیده اند تصرف و تبدیل در مثنوی میکرده‌اند. از اینها گذشته وقتی که مذهب شیعه در ایران نفوذ یافته برای آنکه بیان مثنوی مولوی را هم از آثار شیعه قلمداد کنند اشعاری اضافه کرده‌اند و شاید تصرفاتی هم نموده‌اند.

دیگر آنکه مولانا جلال‌الدین در رعایت قواعد علم قافیه و سایر فنون شعری که شعراء مکلف آنها را جزء اصول شاعری و سخن‌پردازی شناخته‌اند هیچگونه مقید نبوده و گاهی در رعایت این قواعد مسامحه میکرده است و نساخ و دل‌بستگان آثار مولانا بجهت حسن خدمت یا بتصور اینکه اینگونه مسامحه از طرف نساخ بی‌اطلاع است، در اشعار مثنوی بخصوص از لحاظ قوافی تصرفات بی‌نهایت کرده‌اند و این اشکال قوی‌تر میشود و مایه شگفتی است وقتی در آثار «افلاکی» میخوانیم که در روزگار خود مولانا بعضی از نساخ در اشعار مولانا تصرف میکرده‌اند مثل آنکه کاتبی بنام شیخ فخرالدین سیواسی که از ملازمان مولانا و از نساخ کتاب مثنوی بوده وقت کتابت بسلیقه خود ابیات مثنوی را تغییر و تبدیل میداده است و بعقیده افلاکی همین تصرفات بیجا او را بعقوبت دیوانگی دچار ساخته و مولانا درباره او این غزل را ساخته است:

ای عاشقای ای عاشقان يك لولبی دیوانه شد

طشش فتاد از بام مانك سوی مجنون خانه شد

در مثنوی جلد اول قصه ایست درباره مرند شدن یکی از کتاب وحی که قطعاً مقصود او عبدالله بن ابی سرح و ممکن است اشاره ای بواقعه شیخ فخرالدین سیواسی باشد. از ملاحظه و مقابله نسخ قدیمه مثنوی که غالباً معروض بر مصنف یا پیروان اولین اوست و اختلافاتی که در این نسخ پدید است این نکته بنظر میرسد و این سؤال پیش میآید که آیا ممکن است فرض کرد که مولوی خود در مدت طولانی که ظاهراً کمتر از دوازده سال نبوده در نظم مثنوی و ابیات آن تصرفی میکرده است؟ جواب این سؤال اگرچه دشوارست ولی ملاحظه نسخ اصلی میسراند که فرض این قضیه - یعنی تصرف خود مولانا در اشعار - امری درخور قبول و تصدیق است.

نظر بهمین نکات شیفتگان و عاشقان آثار مولانا هر یکچند در مقابله و تصحیح مثنوی معنوی کوششهای بی نهایت کرده اند تا مگر نسخه ای خالی از اشکال بدست آرند که پرده از روی غوامض اسرار و مشکلات ابیات آن بر گیرد. من جمله عبداللطیف عباسی از دانشمندان نیمه اول قرن یازدهم که در شرح ابیات مثنوی و تفسیر لغات آن دو کتاب بسیار مفید تألیف نموده در فاصله چندین سال که از ۱۰۲۶ قمری شروع شده مثنوی شریف را با متجاوز از هشتاد نسخه مقابله و مقایسه کرده و نسخه ای کامل از مثنوی مشتمل بر حواشی و توضیحات ترتیب داده که هم اکنون چندین نسخه از آن در کتابخانه های طهران موجودست و نسخه کتابخانه ملی ممکن است نسخه اصل باشد. اما با این همه زحمت و کوشش، بسیاری از مشکلات در مثنوی عبداللطیف باقی است و بسیاری از اشعار با همان تصرفات و تغییراتی که نسخ داده اند در آن گنجانیده شده است.

از تقریر این مقدمات تهیه نسخه ای از مثنوی که بنسبت از سایر نسخ بیشتر مورد اطمینان و حاصل نسخه بدلها باشد و از روی نسخه های قریب بزمان مؤلف که احتمال تغییر و تبدیل در آنها کمتر فراهم آمده باشد برای زبان فارسی و شیدائیان نظم مولانا ضروری بنظر میرسد. متأسفانه باید گفت که ایرانیان درین خدمت پیشقدم نشده حتی نسخه چاپ علاءالدوله که از اکثر نسخ چاپی بهترست هم این وظیفه را انجام نداده است.

فقید بزرگوار استاد نیکلسن که این مجلس بیادبود او منعقد گردیده است این خدمت عظیم را در مدت طولانی بانجام رسانید و نسخهٔ مثنوی مرتب ساخت که بی‌شبهه بهترین نسخهٔ کامل و صحیح و قابل اعتمادی است که از مثنوی میتوان بدست آورد.

اولین بار نیکلسن علاقهٔ خود را بمولانا در انتشار چند غزل از کلیات دیوان که در ۱۸۹۸ میلادی بچاپ رسیده نشان داد و از آن تاریخ تا هنگام وفات یعنی قریب چهل و هفت سال بعد از آن عمر گرانبهای خود را در راه نشر آثار متصوفه و احیاء آثار مولانا جلال‌الدین و تحقیق در تصوف و شرح مثنوی معنوی مصروف داشت.

در آخرین نامه‌ای که بمن نوشته اظهار کرده است که چشمهای او بر اثر مطالعات متوالی ضعیف و ناتوان شده و از خواندن خط‌های ریز عاجزست و با این حال اطلاع داده بود که وقت خود را بتحقیق و مطالعه در مقالات شمس تبریزی مصروف میدارد. این استاد بزرگوار باشور و شوق و ایمانی که خاصهٔ اهل تحقیق است و با جدیت و پشت‌کار و دقت و مراقبتی که شخصا داشته نسخهٔ مثنوی را با چندین نسخه که پس از وفات مؤلف در فاصلهٔ صدسال استنساخ شده مقابله کرده و با حفظ نسخه بدلهای بچاپ رسانده است. نسخی که در دست داشته عبارتست از:

نسخهٔ بولاق که در ۱۲۶۸ قمری بچاپ رسیده از روی نسخهٔ بسیار قدیمی.

نسخهٔ موزه بریتانیا بتاریخ ۷۱۸ قمری.

نسخهٔ مونیخ بتاریخ پانزدهم ذی‌الحجه ۷۴۴ قمری.

نسخهٔ ملکی مصحح بتاریخ هفتم ربیع‌الآخر ۷۴۳ قمری.

نسخهٔ دیگر از موزه بریتانیا مشتمل بر دفتر اول و دوم که ظاهراً در اوایل قرن

۱۴ میلادی کتابت شده بتشخیص مصحح.

نسخهٔ دیگر از موزه مونیخ که کتاب آن موسی بن حمزه بن یحیی المولوی

آنرا در چهارم شعبان ۷۰۶ در دمشق استنساخ کرده است.

نسخهٔ قاهره مورخ به ۶۷۴ یعنی دو سال بعد از وفات مولانا.

نسخهٔ مسجد نافذپاشا، تاریخ کتابت پانزدهم ربیع‌الاول ۶۸۰ هجری قمری.

نسخه دیگر مورخ به ۶۸۷ که کاتب آن حسن بن حسین المولوی استوازروی  
نسخه معروض بر مصنف کتابت کرده است.

نسخه آثار عتیقه مولوی تاریخ کتابت ۶۷۷ یعنی پنج سال بعد از وفات مولوی  
که از روی نسخه مقرر بر مصنف کتابت شده و بر نسخه‌ای که حسام‌الدین چلبی داشته  
عرضه گردیده و این نسخه اهم نسخه‌ای است که در دنیا موجود است.

نسخه دیگر از موزه یریتانیا، بتاریخ ۶۹۵ که ظاهراً در تاریخ آن تصرف  
شده است.

آقایان تصدیق می‌فرمایند که چنین نسخه‌ای که بامقابله نسخه‌های مذکور  
تهیه و ترتیب داده شود بی‌نظیر، و از همه آنها که انفس نسخه‌های موجوده از مثنوی  
است بهتر است زیرا مشتمل است بر کلیه نسخه‌ها و اختلافات.

در مطالعه این نسخه شریف بر بنده معلوم شد که بسیاری از مشکلات (چنانکه  
اشاره شد) بواسطه اغلاط و تصرفاتی است که نتایج در مثنوی وارد کرده‌اند، و هر  
اندازه در این نسخه بیشتر مطالعه کرده‌ام بصحت و اهمیت آن اعتقاد بیشتر شده  
است، این نکته را نیز نگفته نگذارم که نفاست چاپ و فهارسی که در آخر دفتر ششم  
افزوده شده بر اهمیت این نسخه می‌افزاید.

درباره ترجمه و شرح استاد نیکلسن بر مثنوی معنوی همکار محترم من آقای دکتر  
صورتگر مطالب لازم را با اطلاع خواهند رساند بنده از وقتی که بآثار مولوی آشنایی  
یافتم بعلمت هم‌خرقگی با استاد فقید ارتباط حاصل کردم و در تمام این مدت بوسیله  
مکاتبه راجع بمولوی و آثار او ارتباط دائم داشتم و امروز از وفات او بی‌اندازه متأثرم  
زیرا ملت ایران یکی از خدمتگزاران ادبی، و فرهنگستان ایران یکی از اعضاء  
وابسته، و بنده نیز یکی از دوستان و همکاران دانشمند خود را که در عشق بآثار  
مولانا از من پیشقدم تر بوده است از دست داده‌ام.

در پایان سخن قطعه‌ای که در رثاء و ذکر خدمات آن فقید بنظم آمده  
خوانده می‌شود.

راد نیکسن ایکه بر فضلا  
ای هنر گستری که ایران را  
ای فدایی وشی که در ره علم  
روشنایی دیده تو بکست  
قرب پنجاه سال بردی رنج  
بسکه گفتی ثنای ما بر ما  
زهره وار از سر بر خاهه خویش  
نور پاش آمدت روان چو لعل  
زان سنا برق کت سنایی داد  
شیخ عطارت آفرینها راند  
راز صوفی بد دفتر آوردی  
رمز احوال ره روان طریق  
وصف رندان پارسی گفتی  
سز عرفان که راز بود ز خلق  
جان غربی بد از تصوف دور  
سره کردی که اندر آن بازار  
پرتوا ز شمس دین گرفتی وزان  
وز فروغ کلام مولانا  
روی بر تافتی ز صحبت خلق  
بجد استادی و روان شریف  
جام صافی عشق نوشیدی  
در کشیدی شراب شور انگیز  
پیش خورشید شرق یعنی عشق  
بر سماع شکر ترانه غیب

خویشتن را تو پیشوا کردی  
خدمت اندر خور و سزا کردی  
زندگایی خود فدا کردی  
تاسخن روشنی فزا کردی  
وین همه از برای ما کردی  
خویش را در خور ثنا کردی  
کوش گیتی پر از نوا کردی  
صبح و از آفتاب زاکردی  
عالم تیره پر سنا کردی  
تازه چون ذکر اولیا کردی  
ورق از خامه مشک سا کردی  
بمبارات خوش ادا کردی  
مدح مردان پارسا کردی  
فاش گفتی و بر ملا کردی  
تو بدین رازش آشنا کردی  
سگه معرفت روا کردی  
غرب را مشرق ضیا کردی  
روشن این قیرگون فضا کردی  
خدمت علم پیریا کردی  
از هر آلاشی جدا کردی  
دل و جان معدن صفا کردی  
لاجرم شورها بپا کردی  
نیست و شرفش چون هبا کردی  
همچو گل پیرهن قبا کردی

گرم گشتی و فوقها کردی  
بند در گردن هوا کردی  
تاش مرآت حق نما کردی  
هرچه غیراست آن فنا کردی  
سرش از تن بتیغ لا کردی  
نغز شرحی گره گشا کردی  
بسر انگشت فکر وا کردی  
هرچه کردی همه بجا کردی  
نتوان گفت کاین چرا کردی  
تو مرآن وام را ادا کردی  
جای درما من بقا کردی  
رای آن بی نشان سرا کردی  
بال بگشادی و رها کردی  
دور از آن طلعت و لقا کردی  
قامت از بار غم دو تا کردی  
رنجه از محنت و عنا کردی  
غرقه در قلزم بلا کردی  
روی در پرده خفا کردی  
چون بهجرانش مبتلا کردی؟  
از چه بر آشنا جفا کردی؟  
که تو با یار آشنا کردی  
کاینزمان روی درخدا کردی

ز آنکشش کانسریست مایه او  
از هوی رستی و سلیمان وار  
زنک و هم از درون بهستی پاک  
آتش افروختی ز غیرت عشق  
غیر حق هرچه رو نمود، جدا  
مثنوی را بدان بیان لطیف  
هر گره کش بلفظ و معنی بود  
طبع و تصحیح و شرح آن نامه  
همه کار تو راست بود و درست  
شرفیاب وام دار او بودند  
چون جهان فئات داشت برنج  
زین فرودین سرای رنگ آمیز  
مرغ عرشی نهاد را ز قفس  
دوستداران و مهربانان را  
جمع فرهنگیان دانا را  
ای بساجان که بعد مردن خویش  
ای بسا دل که سوختی بفراق  
من بظاهر ندیده روی ترا  
دل من بویه وصال تو داشت  
جان منت آشنای دیرین بود  
هیچ بیگانه این جفا نکند  
هم خدایت جزای خیر دهد

## خطابه آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه

### ترجمه مثنوی

موضوعی که بحث آن در این مجلس بمهده بنده واگذار شده است در درجه توانائی و توفیق فقید دانشمند بزرگوار مرحوم پرفسور رینالدالین نیکولسون در ترجمه متن مثنوی مولانا جلالالدین محمد بزبان انگلیسی است. مسئله ترجمه چنانکه برحضر محترم پوشیده نیست یکی از دشوارترین و پیر زحمتترین کارهای ادبی است زیرا از یکطرف نه تنها اطلاع و مهارت اولین درجه مترجم را در هر دو زبان ضرور دارد بلکه برای وی لازم است از تاریخ سیاسی و اجتماعی و عقاید مذهبی و مشرب و سنن و احساسات و تمایلات و آرمانها و کلیه امور معنوی که هر دو ملت در طول قرون با آنها مواجه بوده اند و زبان آنها اینهمه را با تعبیرات و اصطلاحات و مفاهیم گوناگون بیان کرده است آگاه باشد و تغییراتی را که در تمامی ایام در معانی کلمات پیدا شده و مانند قشرهای متعددی معنی نخستین کلمات را پوشیده است بشناسد تا از زیر حجاب ظاهری الفاظ حقیقت مقصود گوینده را درک کند و آن حقیقت را با اصطلاح یا تعبیری که در زبان دیگر است برابر بسازد.

از طرف دیگر برای مترجم یکنوع کرم و جوانمردی و گذشت معنوی ضرور است تا خود و شخصیت خویش را یکباره فراموش کرده گاهگاه احساسات شخصی و طرز بیان و نیروی ابداعی و ابتکاری خویش را فدا سازد و طوری کند که زبان و قلم او در دست و دهان گوینده نخستین بحرکت آید و هر شهرت و افتخاری که در جهان ادبیات بآثار بزرگ و زیبا موهبت میشود بهمان سراینده نخستین برسد و در آن میان سهمی برای خویش اختصاص نداده باشد.

ایتمک باید دید دشواریهایی که مرحوم پرفسور نیکولسون در ترجمه مثنوی داشته است چیست و دانشمند مرحوم برفع آنها چگونه توانائی یافته است.

بحث در باب تصوف که اساس مثنوی است و عقاید متصوفه ایران و طرز بیان و اصطلاحات آنها را. استاد بزرگوار آقای فروزانفر در سخنرانی خود با آن درجه از روشنی و دقت که شایسته مطالعات عمیق و متمادی ایشان است تعهد کردند و طول کلام را در آن مورد که حقیقت چنانکه سزاوار بود ادا شده زائد میدانم، اینقدر باید گفت که دانشمندان اروپائی نسبت بمنشاء تصوف عقاید مختلفی ابراز کرده اند :-

نظر اول آنست که بنای تصوف بر احکام قرآنی نهاده شده است و تجلی آن در ایران و دیگر ممالک اسلامی مانند مصر و قیروان که بمقر محمدی تعبیر شده شاهد آن است. نظر دوم آنست که تصوف نتیجه تراوش ذوق ملل آریائی نژاد و علت وجود آن يك نحو دفاع یا تعرضی است که این ملل در مقابل دینی که بزور بآنان تحمیل شده بود نشان داده اند تا در امور قلبی و ایمانی از خود نیز صاحب نظر باشند و در وصول بسر منزل حقیقت براهی که بآن آشنائی و تمایل دارند بروند و چراغ هدایت را از سالکان آشنا وهم فوق طاب کنند. دسته ای تصور میکنند که این فکر نخست از هندوستان سرچشمه گرفته است و مشابهاتی را که میان عقاید صوفیه و بعضی از مشربهای هند و مخصوصاً ودانتا سارا موجود است دلیل این دعوی قرار میدهند. اشکالی که در این نظر هست اینست که پیش از آنکه مذهب اسلام در قرن یازدهم میلادی در هندوستان رواج بگیرد اثری از نفوذ عقاید آن کشور در دیگر کشورهای اسلامی پدیدار نیست و چنانکه همه میدانند تصوف در قرن یازدهم میلادی که قرن پنجم هجری است در ایران و دیگر ممالک اسلامی مدتها مستقر گشته و بهر نمائی میپرداخته است. دسته دیگر فکر تصوف را اساساً فکری ایرانی میدانند و آنرا با عقاید زردشت و مناظره بین خیر محض و بدی ارتباط میدهند.

نظر سوم که مرحوم پرفسور ادوارد برون و دیگر مستشرقین بدان گرویده اند و فقید مایر و فسور نیکولسون در مقدمه کتاب منتخب اشعار شمس تبریز بدان اشاره میکنند اینست که تصوف با فکر نئوپلاتونیزم یونان مربوط است و بسیاری از عقاید متصوفه از آن سرچشمه مایه گرفته است. اما این نظر نیز از لحاظ دلائل چندان قوی



نیست چنانکه می بینیم خود پلوتینوس که مؤسس این مشرب است در کتاب انیاد خود به نفوذ عقاید عرفانی شرق و ایران در افکار و معتقدات خویش اشاره میکند و بدمه‌ایکه نسبت بخاور زمین دارد اعتراف دارد.

نظر چهارم يك احتمال قریب یقین بیش نیست و آن اینسکه عرفان و تصوف بدون توجه بمذاهب مختلف کیتی در همه نقاط جهان خود بخود و بدون تأثیر عقیده ملتی در ملت دیگر پدید آمده است. شباهتهای بسیاری را که در میان عرفای شرق و غرب موجود است و میدانیم که ابدأ بایکدیگر آمیزش و ارتباط علمی نداشته اند مؤید این نظر قرار میدهند.

هر چه هست دو نکته مسلم و غیر قابل انکار است: یکی اینسکه در قرن سوم میلادی تصوف و عرفان باین کیفیت فعلی در ایران تجلی داشته و پیش از آنکه اصول و عقاید آن در ادبیات دیگر کشورهای اسلامی جلوه گر شود در ادبیات فارسی آغاز نمایش کرده است و افکار بایزید بسطامی بآن مایه و رونق و جلابخشیده است. نکته دوم آنکه گردش ایام عقاید هندی و یونانی را در افکار عرفانی ایران وارد ساخت و چون ایرانی جنگ هفتاد و دو ملت را عذر مینهاد و حقیقت را در هر مذهب و مشربی که بود دوست میداشت از هر خرمنی توشه معرفت گرفت؛ چنانکه حسین بن منصور حلاج میخواست دین را با عرفان و فلسفه یونانی در آمیزد و با حقایق بیاراید.

این مردم امثال و روایات و حکایات و تعبیرات و استعاره و مجاز و اسرار فن شاعری را بخدمت کشیدند و سخنانشان را در پرده ادب پوشیدند مبادا سخن در دست نااهلان افتد و اسرار را هویدا کنند و بآن جرم مایه کسادی بازار معرفت کردند. اینها صراحت بیان و روشنی گفتار را در آستانه حقایق قربانی کردند تا باعث دشمنی علمای قشری متعصب نشوند و چون خود آزار موری هم راضی نبودند وسیله اذیت و شکنجه مردم بی آزار بدست مردم دنیا پرست نداده باشند.

اشعار عرفانی ایرانی که دیوان بزرگ و پر ثروت مثنوی نمونه بسیار بارز آنست سر تا سر آکنده از همین استعارات و کنایه‌ها و تمثیلات و داستانهاست که از جهان حیوانات تا عالم انسانی در آن سخن میگویند و شاهد بیان حقایق میشوند.

همینطور عشق مجازی و داستانهای مربوط به تمایلات جنسی در این اشعار وارد شده است، اما سخن در این است که عرفا از اشیاء و ظواهر عالم و جود از نظر لطف و زیبایی که در آنهاست متأثر نیستند بلکه این آثار افکاری را که مربوط بجهان حقایق و معنویات است در ذهن آنها بهیجان میآورد. گل می‌بینند و بیاد بوستان معرفت میافتند. پروانه را مینگرند و ذهنشان فنا و تسلیم محض متوجه میشود و از عشق مجازی گفتگو میکنند و آنرا جز بمشابه پلی برای وصول بسر منزل حقیقت تشخیص نمیدهند.

از طرف دیگر هر يك از عرفای ایران طرز زیبایی مخصوص بخویش دارند و کلماتی را که در گفتار خویش میآوردند بمفهوم خاص استعمال میکنند یعنی دامنه اطلاق آنرا محدود می‌نمایند چنانکه مثلاً کلمه مغیبه و خرقه و نظائر آن پیش جلال الدین محمد و سنائی و حافظ از لحاظ مفهوم تفاوت آشکار دارد و اینهمه فهم معانی ایبات این دانشمندان را برای اهل زبان دشوار میسازد تا چه رسد بکسانی که زبانشان دیگر است و بکوشش و مرارت بسیار زبان ما را فرا گرفته اند.

اینک باید دید این دریای بی پایان را که سر تا سر حاوی دقایق حکمت و عرفان و آکنده از شواهد و امثال و آیات و اخبار و لبریز از مضامین و تعبیرات گوناگون است چگونه میتوان بزبان دیگر برگردانید و در صورت تعهد يك چنین مهم خطیر درجه توفیق مترجم در آن تا چه حد است.

در این سخن جای تردید نیست که زبان انگلیسی<sup>۱</sup> برای ترجمه آثار فلسفی و عرفانی از سایر زبانهای زنده اروپائی استعدادش بیشتر است زیرا در این زبان در قرون متوالی کلمات و تعبیرات زبانهای دیگر مانند زبان انگلوساکسون و فرانسه و هلندی و یونانی و لاتین را می‌یافته و آنرا از لحاظ کلمات متشابه و قریب المفهوم بسیار ثروتمند ساخته است و آنکهی کلمات این زبان مانند زبان ما در طول قرون معانی نخستین خویش را از دست داده و قشرهای تازه‌ای از مفاهیم و معانی آنرا فرا گرفته است. چنانکه از يك نظر بفرهنگی که ساموئل جانسون انگلیسی در قرن هیجدهم

مدون کرده است این حقیقت واضح میشود که کلمه‌ای را که شیخ الشعرائی انگلیس جفری چاسر در قرن چهاردهم بکار برده است در دست شکسپیر و میلتون و دیگران بمفهومی تازه مورد استعمال یافته است و این خود زبان انگلیسی را نیرومی بخشد که در ترجمه تمبیرات بیگانه از داشتن کلمات هم مفهوم نادر نباشد.

از طرف دیگر کشور انگلستان زود تر از سایر کشور های مسیحی اروپا بعرفان و ماوراء الطبیعه گرویده و از اطاعت کور کورانه نسبت بفتاوی و اوامر کلیسای روم سرباز زده است. هر چند مذهب پروتستان که آغاز آزادی ایمان است ابتدا در کشورهای دیگر شروع بجنبش کرده است ولی در انگلستان این فریاد اعتراض بانحقیقات عالمانه و حکیمانه توام گشت، چنانکه متن انجیل را بانگلیسی ترجمه کردند و کتاب بسیار معروف ریچارد هوکر درباره قوانین سیاست روحانی حقایق دین و ایمان را باتمبیرات و عباراتی دلکش روشن ساخت. از آن گذشته در آغاز سده هفدهم دانشمندان هوشمند آن کشور بر آن شدند که پایه سخن منظوم راتا آنجا که امکان پذیر باشد بالا ببرند و ادبیات را از مقاولات ظرفا و رامشگران ممتاز کنند و برای تعهد این مهم عرفان و فلسفه و ماوراء الطبیعه را در شعر وارد کرده گفتند شاعر باید مترجم رازها و اسرار ملکوتی باشد و لازمه این وظیفه آنست که تجلیات طبیعت و نوامیس حاکم بر آن را روشن سازند و از همین نظر گفتند سبک بیانی که با این مقصود عالی سازگار آید باید پیچیده و دشوار باشد و سخن بزرگ و فلسفی بازبان مردم عادی ادا نشود تا فلسفه و عرفان از عظمتی که دارد تنزل نکند. خلاصه آنکه میگفتند شعر باید نماینده الهام و ذوق و مظهر کوشش فکری آدمی باشد و لازم است که مطالب را در پرده کنایه بپوشاند تا حقایق بدست خامان نیفتد و بدست زندگی مست تیغ نداده باشند، چنانکه جان دوز از شعرائ عارف قرن هفدهم و جارج هربرت و کرش و تراهرن همین سبک بیان را که با گفتار عرفای ایران شباهت بسیار دارد در اشعار جاودانی خویش بکار بردند و هانری وان گفت که در همه اجسام از جماد و نامی و حیوان روح یاسرشتی تأثیر پذیر است و این سرشت ها جزوی از سرشت یا نهاد تأثیر پذیر کیهان بزرگ

است که خداوند کبر بانی خوش را بوسیله آن بجهانیان میرساند. پس طبیعت که خود شاعر نیز جزوی از آن است مظهر و جلوه گاه یزدان است و درک یا پرستش زیبایی آدمی را بخدا شناسی راهبر است. نهایت آنکه هر چه فکر و وهم موجودات نیرومندتر میشود آن سرشت تأثیر پذیر که در همه چیز هست از فروغ و تجلی خوش خواهد کاست. مانند جلال الدین محمد که فرمود:

جمله نرات عالم در جهان      با تو میگویند روزان و شبان  
ما سیمیم و بصیریم و خوشیم      باشما تا محرمان ما خامشیم

این شاعر انگلیسی میگفت عواطف و احساسات بشر و تاب اندیشه او آن سرشت تأثیر پذیر را در پرده عادات پوشیده و از لطف و عظمت آن کاسته است. خلاصه آنکه این سنخ کلام که بوی افکار عرفای بزرگ ایران میدهد در ادبیات بسیار غنی آن سرزمین فراوان و آن گنجینه بزرگ برای ترجمه فکر استادانی مانند جلال الدین محمد بگوهرهای گرانبهای تعبیرات دلکش آکنده است.

همانطور نیز فلسفه در کشور انگلستان سابقه بسیار طولانی دارد و فلسفه اشراق و افکار نثویلا نویست هائیز مورد بحث و حلاجی دانشمندان انگلیس واقع شده و کتب بسیار در شرح آنها پرداخته آمده و زبان انگلیسی با اصطلاحات و تعبیرات حکماء و فلاسفه مایه گرفته است و این خود کار مترجم دانشمندی را که بمهمی باین عظمت مانند ترجمه مثنوی مولانا جلال الدین دست میزند از دشواریهایی که نقص تعبیر ایجاد میکند آسوده ساخته است.

نسبت بداستانها و تمثیلات که شالده کار مولانا جلال الدین است باید گفت که از دیر باز در ممالک اسلامی و مخصوصا ایران رسم چنین بود که برای روشن ساختن حقایق مربوط بمذهب و عرفان حکایات مناسب ذکر میشد تا مطلب از سنگینی و خشکی بدر آید و دلپذیر تر بذهن شنوندگان بنشیند. در این حکایات هرگز توجهی بحقیقت و واقعیت نمیشد و همینطور گوینده پای بست آن نبود که احترامات و ادب اعتیادی را در نقل آنها رعایت کند و هر داستان هر چند

رسوا بود اگر برای مقصود فلسفی یا عرفانی و بادی‌نی گفته میشد قبح و ناپسندی خویشرا از دست میداد چنانکه مولانا جلال الدین از این قبیل تمثیلات در مثنوی بسیار آورده است که خوش افتاده و آدمی از شنیدن آنها که بامسائل بسیار دقیق فلسفی ارتباط دارد احساسی اشمئزاز نمیکند. این طرز بیان را وعاظ اروپائی پسندیده یافتند و تمثیلات و داستانهای شرقی و موارد استعمال آنها مدون گشت. در قرن دوازدهم پتر الفونسوس کتاب معروف «آئین موعظه» را تصنیف و نقل حکایات بسیار را بمناسبت مباحث مذاهبی توصیه کرد و پس از وی نیز دیگران باین کار همت گماشته و کتبی فراوان مانند *Summa Predecantium*

تألیف جان او برم یارد *John of Bromyard* و کتاب *Repertorium Morale* یا گنجینه اخلاقی تألیف پتر بر کوریوس و کتاب *Speulum Laicorum* تألیف ویلیام اوو ادینگکتن *William of Waddington* انگلیسی مدون گشته در دست طالبان قرار گرفت.

فقید ما مرحوم پروفیسور نیکولسون باین همه منابع دسترس داشت و برای تعهد ترجمه مثنوی مولانا از تعبیرات و استعارات و اصطلاحات متقدمین بهره میگرفت؛ باوصف این همه برای اینکه با اصول و مبادی تصوف ایرانی آگاه شود عمر گرانمایه خویش را یکسره وقف این خدمت نمود و هر جا دانشمندی مطلع می یافت خدمت ویرا استقبال میکرد و بدست آوردن منابع تازه و تحقیقات جدید را نعمتی بزرگ میدانست چنانکه در هنگام انتشار کتاب شرح حال مولانا که بقلم فاضلانۀ استاد دانشمند آقای بدیع الزمان فروزانفر نگاشته آمده است و من افتخار درک محضر دانشمند فقید را داشتم مانند کسی که کمکشته‌ای یافته است خاطرش گشوده گشت و شمه‌ای از محسنات آن را در سخنرانی که در انجمن آسیائی ایراد کرد بیان نمود و مانند جوانمردان حق همکاری را بشایستگی ادا فرمود. درجه معلومات و اطلاعات عمقی فقید درباره تصوف از کتاب بسیار عالمانه‌ای که در این باب نگاشته است هویدا و هنر آن مرد شریف را برهانی قاطع است.

مقدمه‌ایکه بر جلد انگلیسی مخصوص شرح کلمات مثنوی نوشته است نشان میدهد که فقید مزبور میخواست است مثنی تهیه کند که هم خواص و آشنا یان

بحقایق تصوف و عرفانرا بکار آید و هم مورد استفاده دانش آموزان و طلاب باشد و در همین جا ست که میفرماید: « بهترین و دقیقترین شرحی که میتوان بر مثنوی نوشت همان خود مثنوی است . » با وصف این نظر کلی باز در هنگام ترجمه از آن دقت و مواظبت مخصوص که شایسته مرد دانشمند است فرو گذار نکرده و همواره همت بر آن گماشته است که مفهوم عبارت بطور کامل بزبان انگلیسی در آید . چنانکه گاهی ترجمه يك بیت مثنوی بدو یا سه سطر رسیده است و این از نظر آنست که کلمات و قسمتهائی از جمله را که در شعر مثنوی از نظر شعر یا بمناسبت روشنی مقصود ساقط شده در متن ترجمه بشکل معترضه و بین الهالین گنجانیده است تا معنی را کامل و بی عیب ساخته باشد .

مثلا در ترجمه این قطعه جلال الدین :

گفت من در تو چنان فانی شدم	که پریم من از تو از سر تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوش کام نیست
ز آنسبب فانی شدم من این چنین	همچو سر که در تو بهر انگبین
همچو سنگی کوشود کل لعل ناب	پر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او	پر شود از وصف او خود پشت و رو
بعد از آن گرد دست دارد خویش را	دوستی خود بود آن ای فتی
اندر این دو دوستی خود فرق نیست	هر دو جانب جز ضیاء شرق نیست

برای تکمیل معنی مصراع « بر من از هستی من جز نام نیست » کلمه « باقی » را در بین الهالین اضافه میفرماید تا مفهوم ناقص نباشد و معلوم شود که غرض آنست که از هستی جز نامی باقی نیست . معنی سایر مصارع را نیز بهمین منوال روشن ساخته است که ذکر آن مایه تصدیع خواهد بود .

نسبت بترجمه حکایات زننده که مطابق مذاق امروز نیست و برای دانشجویان جوان چندان پسندیده بنظر نمیآید فقید ما از رسم روزگار قدیم پیروی فرموده و آن حکایات را بزبان لاتین ترجمه کرده است تا خواص از آن افاده مقصود کنند و تازه کاران از خواندن آن بمناسبت دشواری لاتین صرف نظر نمایند .

مرحوم پروفیسور ادوارد نیکولسون همه شرائطی را که برای مترجم زبردست و دانشمند ضرور است در خویش جمع داشت چنانکه در این چند جلد که هر یک شاهکار است و هر یک چندین صد برابر از رباعیات خیام که ادوارد فیتز جerald ترجمه کرده بزرگتر است اثری از هنر نمائی و فضیلت فروشی دیده نمیشود. شاید درخشندگی و زیبایی این ترجمه بآن رباعیات که طبع و قادی فیتز جerald از کار در آورده نرسد اما پروفیسور نیکولسون مانند طلاب دانشمند و از خود گذشته همه توجه خود را بدان مبذول کرده است که حق کلام مولانا جلال الدین را در زبان انگلیسی ادا کرده باشد و نه از فوق تیز خویش چیزی بر آن بیفزاید و نه از سوء تعبیر یا عدم دقت در مفهوم عبارات معانی ابیات را دشوارتر کند و وسیله گمراهی طالبان کمال گردد. کار این مرد دانشمند در ترجمه این کتاب سرمشقی از جوانمردی و آراستگی علمی است که جز برای کسانی که در سرشان سودا دانش است و عاشق علمند امکان پذیر نیست. در محامد این مرد بزرگ که اینک چشم خسته از مطالعه طولانی را فرو بسته است و درجه علاقه وی بشاهکار مولانا جلال الدین جز همین بیت مولانا نتوان یافت که آنهمه در ترجمه آن زحمت برد :

گفت من در تو چنان فانی شدم      که پر م من از تو از سر تا قدم

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پالایه علوم انسانی